

چگونگی تمرکز عمودی ثروت

در بستر مالکیت خصوصی

زیست اسفبار: فقر و تنگدستی دائم، معیشت غم انگیز مردم، ارزش آفرینان، شهری و روستائی، تاریخ سازان... خلع ید شدگان، کشاورزان و صنعت گران و پیشه وران، بی حقوقان، گمنامان، کارگران، زن و مرد و کودکان خردسال... این حقایق تلخ، نتیجه قابل رویت مدیریت بورژوازی در دوران رقابت آزاد را نشان میدهند. در این ارتباط، سوای اعتراضات مکتوب مسئولان امور اداری و امدادی و درمانی وقت، گزارشات رسمی و پارلمانی کوتاه و بلند... حتی مارکس و انگلس نیز، بعنوان شاهدان حقایق عینی، کارهای زیادی دارند، این نمایندگان شعور جمعی و تاریخی نیروی زنده کار در قبال سرمایه کور، در افشاگری، حمایت از کارگران و زحمتکشان، در دفاع از پرولتاریای صنعتی، دفاع از مبارزات جاری ارزش آفرینان، طبقه مولد و مترقی در برابر ارتجاع قدیمی و جدید... سنگ تمام گذاشتند.

ناگفته نماند، که آن اثر استخواندار، انقلابی و رسوا کننده انگلس در مورد «وضعیت طبقه کارگر در انگلستان» + مقالات ارزنده و گزنده مارکس، در باره فقر و تنگدستی مردم، بی حقوقی مطلق کارگران و بینوایان، در انگلستان و فرانسه و آلمان... تمام کارگران و روشنفکران انقلابی در همه کشورها را دربر می گیرند، اصلا هیچ مرز جغرافیائی نمی شناسند، امروز بیشتر از دیروز، اعتبار دارند. طبقه کارگر را با انواع تضادهای آشکار و نهان، محرک تمرکز عمودی ثروت و توسعه عرضی فقر در بستر مالکیت خصوصی بر کار و ابزار، وسائل تولید اجتماعی، آشنا می کنند. طرق حل تضادهای اقتصادی در اوضاع و احوال جاری را بدست می دهند.

همبستگی طبقاتی: جدال کارگران در قبال کارفرمایان برای خوراک و پوشاک و مسکن... یا برای بقاء، که مثل برده های عهد عتیق، در آغل های در بسته بنام « کارخانه »! جان کنده، ارزش آفرینی می کردند، بعد از ساعت های متوالی، ۱۲ تا ۱۶ ساعت، یا حتی در بسیاری موارد، تا ۱۸ ساعت کار طاقت فرسای روزانه، مجبور بودند در لانه های تنگ و تاریک، در زاغه ها، بیقوله های کثیف و نمناک... غیر بهداشتی و بیماری زا، بنام « مسکن »! بخوابند... فقط یک واکنش غریزی در قبال رژیم کارمزدی بود، تا رفته رفته، نوعی همبستگی طبقاتی میان کارگران، شکل گرفت...

کار طولانی و فرساینده در زیر یک سقف - موسوم به « کارخانه »! زیست زوری و برده وار، یکنواخت و نا مطبوع، فقر کشنده، درد یکسان، رنج مستمر و مشترک... نوعی همدلی طبقاتی ایجاد کرد. کارگران پی بردند که واکنش غریزی در قبال دشمن حریص بیفایده است، پرولتاریای صنعتی، به تجربه دریافت که جدال انفرادی، مبارزه از روی لاعلاجی و استیصال در برابر کارفرمایان - سرمایه داران، متحد و سازمان یافته، نمی تواند به جایی برسد...

رفته رفته، کارگران، ارزش آفرینان، تاریخ سازان گمنام، بیدار و هشیار شدند، بخود آمدند... بقول برشت، نمایشنامه نویس آلمانی: تصمیم گرفتند که از زندگی (بد) بیشتر از مرگ بترسند... بیخود نبود که کارگران انگلیسی از خط قرمز حکام، بورژوا - اشرافی، گذشتند، کارگران فرانسوی، با استبداد درافتادند، کارگران آلمانی با حکومت پلیسی و اختناق متداول، با مالکان و اربابان و سرمایه داران وطنی، سرشاخ شدند...

تا اینکه مبارزه نیازمندان، پیکار کارگران و زحمتکشانشان، بالا گرفت، افکار عمومی را متوجه خود کرد. مطالبات صنفی و سیاسی کارگری بر سر زبان‌ها افتاد، رفته رفته، ورق برگشت، بدنبال اعتصابات متحد، اعتراضات ثمر دادند، به نتیجه رسیدند، جنبش کارگری رقم خورد، پرولتاریای صنعتی سازمان گرفت، نیرومند شد، مبارزه آشکار طبقاتی، محبوبیت پیدا کرد، بنام جنبش کارگری - ترقیخواهی در دوران ماصر، پوزه بورژوازی و ارتجاع بومی را به خاک مالید - وادارشان کرد تا اتحادیه سراسری را برسمیت بشناسند...

پایان یک دوره: سرانجام تولید انبوه، متکی بر ابزارهای کهنه، وسائل مستعمل... که با افزایش زمان کار روزانه کارگران - یعنی اشاعه شدت استثمار صورت می گرفت، دچار نوعی مشکلات چند گانه شد. خست بورژوازی «بالنده»! جلوی نو آوری های فنی را می گرفت. تغییر وسائل کهن تولید را اجازه نمی داد. در این ارتباط، سرمایه داران حریص و کودن، شاهد حوادث تلخ، کاری با افزایش سوانح غم انگیز در کارخانه ها نداشتند. ضایعات انسانی را بر نمی تافتند... معذالک، طولی نکشید که این بازی اقتصادی احمقانه: با ۱۲ تا ۱۸ ساعت کار روزانه رمق کارگران را کشیدند. سرعت و میزان فرسودگی ماشین آلات موجود را هم بالا بردند... ناگفته نماند که این تعبیر کارل مارکس مبنی بر اینکه «سرمایه داری کشورها را با کالای ارزان به توپ می بندد...»، نه یک انتزاع دلبخواهی، بدون پشتوانه مادی و تاریخی، بلکه مشاهدات یک متفکر کمونیست، یک کارگر فضول و فعال و انقلابی و آگاه را بدست می دهد، به پراتیک جاری رژیم کارمزدی، پراتیک سرمایه داری، یعنی به صدور کالای انبوه در دوران رقابت آزاد اشاره دارد. اما صدور انبوه کالا، با یک بشکن، مقدور نیست. وجود صنعت بزرگ، برای تولید انبوه، وجود بازار بین المللی، رونق سوداگری، بانک و بانکداری، اقتصاد اعتباری، توسعه تجارت و بازرگانی فرامرزی را مفروض می دارد...

سوابق تاریخی: انقلاب صنعتی در انگلستان، که بمرور اروپای غربی و آمریکای شمالی را هم دربر گرفت، با رشد صنایع ذغال سنگ، صنایع ذوب فلزات، نساجی و راه آهن ملازمه داشت. پیشرفت علوم بطور کلی و علوم طبیعی بطریق اولی، اکتشافات و اختراعات بسیاری را بدنبال آورد - صنعت ذوب فلزات، ماشین آلات صنعتی، ماشین بخار در صنایع حمل و نقل زمینی و دریائی...

داده ها تغییر کرد، تولید از دستی به ماشینی تحول یافت، کارخانه های عظیم برپا شدند، نیروی بخار بکار افتاد، شبکه های سراسری راه آهن، انواع کانال های قابل کشتیرانی، جاده های اصلی و فرعی، دریا نوردی با کشتی های بزرگ و بخاری، حامل انبوهی کالا برای مقاصد دور دست...

تولید پاره های راه آهن در انگلستان، در فاصله سالهای ۱۷۲۰ تا ۱۸۳۹ میلادی، از ۲۵۰۰۰ تن در سال به ۱،۳۴۷۰۰۰ تن افزایش یافت. بسال ۱۷۶۴ میلادی، انگلستان بتنهائی، ۴،۰۰۰،۰۰۰ پوند پنبه تولید و صادر می کرد. تا جائی که بسال ۱۸۳۳ میلادی، این مقدار را هم پشت سر گذاشت و به ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ پوند رسید. بطوریکه انگلستان، تا میانه سده نوزدهم میلادی، قسمت اعظم محصولات کارخانه ای را می ساخت. تبدیل به «کارخانه دنیا»! شده بود. **نقل از «دایرالمعارف بریتاریکا، جلد ۱۲، نیویورک، ۱۹۵۰ میلادی - به نقل از ویلیام فاستر».**

اسناد و مدارک رسمی نشان می دهند که فرانسه هم، در عرصه اکتشافات و اختراعات، دست کمی از انگلستان نداشت. ولی با کمبود ذوغال سنگ برای سوخت صنایع روبرو بود و بلحاظ تولیدی به پای رقیب انگلیسی خود نمی رسید - تا هلند و بلژیک و لوزامبورگ... نیز، هر یک بطریقی، به مراکز صنعتی بزرگ تبدیل شدند.

روند صنعتی شدن آلمان، بدلیل پراکندگی سیاسی در داخل، ایضا، ماجراجوئی های برون مرزی مکرر، تا میانه سده نوزدهم میلادی، بدرازا کشید. رفته رفته، تاثیر انقلاب صنعتی، در سر زمین آمریکای شمالی هم، نمایان شد. ولی مثل آلمان، بخاطر انواع کشمکش های فرساینده داخلی، دختل آشکار و باز دارنده لردیسم و بناپارتنیسم در امور قاره... رشد صنعتی کندی داشت...

استعمار « نوین »! به نظر من، استعمار چیزی غیر از یک شگرد سیاسی فریبنده در خدمت سروران پشت پرده نیست. اهداف مشخص و معلومی را در دستور کار خود دارد - این مقوله مسموم و « اسرار آمیز »! در ورای مناسبات جاری، اقتصادی و اجتماعی، در ورای تقسیم کار و شیوه مرسوم تولید و مبادله در یک جهان مفروض، اصلا بی معنی، حرف مفت است. استعمار « نوین »! فقط یک نامگذاری غلط انداز است. من از این نامگذاری ریاکارانه، شگرد سیاسی دیوانسالاری ثروت در دوران معاصر را ادراک می کنم. پیشکش هواداران...

اما ناگفته نماند که این لاشخور بور و منفور زمانی بکار گرفته شد، که دنیای « آزاد »! رژیم دلالی، با بحرانی همه جانبه و ساختاری، محدودیت بازار فروش، کاهش منابع طبیعی، مواد خام و انرژی... با درد بی درمان تنزل نرخ سود در روند بازآفرینی خویشتن خویش روبرو بود. نمی توانست اشتغال ایجاد کند، مبادله کار و سرمایه برای ایجاد اضافه ارزش را سازمان دهد - در یک کلام، استمرار نظم مستقر، رژیم کارمزدی، را تضمین نماید... حال آنکه کارتل های رقیب، مالی و صنعتی و تجاری، به فکر بازار گشائی زوری، تحریم و تجاوز، ویرانگری، کشتار جمعی، نوعی گریز استعماری (تمام عیار) برای چاپیدن کشورهای دور دست، فقط ب فکر مصادره دارائی و اموال دیگران بودند...

رضا خسروی